

جوابیه در باب جنون^۱

نکته‌ها رفت و شکایت کس نکرد
جانب حرمت فرونگذاشتیم

ما ز یاران چشم یاری داشتیم
خود غلط بود آنچه می پنداشتیم

گفت و گو آیین درویشی نبود
ور نه با تو ماجراها داشتیم

(حافظ)

مدیر مسئول محترم نشریه‌ی ماراک

از آنجاییکه صحبت‌های تهیه‌کنندگان این جوابیه با حضرتعالی مبنی بر عذرخواهی و تکذیب موضوعات مطرح شده در شماره قبلی این نشریه (مصاحبه با آقای عبدالرحمن محب) مورد موافقت شما قرار نگرفت از این رو این جوابیه در نشریات دیگر استان منتشر می‌شود.

در شماره‌ی ۲۵ سال سوم مورخ ۲۵ آذرماه ۹۸ سردبیر آن جریده با آقای عبدالرحمن محب به مناسبت سالروز تولد ابراهیم منصفی گفت‌وگویی را به عمل آورده‌اند که حاوی مطالب عامیانه و نادرستی است که بدون ذکر ماخذ و مدرک عنوان شده و خاطر بسیاری از خویشاوندان و دوستان وی را مکدر و آزرده نموده است.

جای تعجب است که این نشریه از میان خیل دوستان و نزدیکان رامی با شخصی ناآگاه چهار ساعت به گفت‌وگو نشسته است که نتیجه‌ی آن شنیدن و ضبط سخنان سراپا کذب و نادرست ایشان بوده و سپس عیناً آنرا به خورد مخاطبان خود داده است. متأسفانه پرسشگر محترم بدون ارزیابی صحت و سقم سخنان سراپا دروغ و موهن ایشان مبادرت به انتشار آن مصاحبه نموده و این شبهه را ایجاد کرده است ایشان نیز در تقلیل وجهه و ترور چنین شخصیتی، همگام و همزمان هستند؛ در صورتی که آقای محب با روزنامه‌ی صبح ساحل هم همین سخنان نادرست را گفته است اما پرسشگر فهیم آن نشریه که از آقای رفیعی کم تجربه‌تر و کم سن و سال‌تر است این درایت را داشته است که با رجوع به اسناد و مدارک و صحبت با دیگران به نادرستی بیشتر مطالب ایشان پی برده و بسیاری از حواشی صحبت‌های وی را حذف و یا آنرا تعدیل کرده و هر چه از ذهن ایشان تراوش کرده را چاپ نکرده است؛ اما از سردبیر مجرب و فرهیخته‌ی آن نشریه که بدون سنجش و ملاحظات اخلاقی اقدام به درج یاهه‌گویی‌های وی نموده اصلاً چنین انتظاری نمی‌رفت.

^۱ عنوان شعر منتشر نشده‌ای از ابراهیم منصفی است.

۱- طبق خرده فرمایشات آقای محب "زیاده‌گویی از ابرام، توسط افراد غیرمطلع نوعی پرگویی خطرناک است که چهره‌ی واقعی او را مخدوش می‌کند" این فراز از سخن ایشان در مورد خودشان بیش از دیگران مصداق دارد.

این گفت‌وگو با یادکرد از حسن بنی‌هاشمی شروع می‌شود. بنی‌هاشمی از دوستان بسیار نزدیک پدر محترم او (آقای وحیدالدین محب) و از اقوام نزدیک مادر محترمه‌ی ایشان است. و هنگام سفر به بندرعباس همواره به منزل آقای محب سر می‌زد. اما برخلاف گفته‌ی این فرد همیشه محل اقامت بنی‌هاشمی منزل خواهر یا برادرانش بود نه منزل ایشان و همچنین موضوع خودکشی حسن بنی‌هاشمی نیز یک دروغ محض است (حق شکایت و پیگیری برای خانواده بنی‌هاشمی محفوظ می‌باشد). او هنگام سفر از دبی به شیراز در هواپیما سکت‌های مغزی می‌کند و از فرودگاه مستقیم به بیمارستان شیراز منتقل می‌شود.

۲- ابراهیم منصفی هیچ‌گاه وکالت رسمی و قانونی به حسن بنی‌هاشمی یا هر شخص دیگری نداده است بلکه به فراخور حال و روزش یادداشت‌هایی را به برخی از دوستانش از جمله حسن بنی‌هاشمی، حسن کرمی، فرشید فرहत و ... داده بود که پس از مرگش آثار او را منتشر کنند. به عنوان نمونه در حال حاضر نوشته‌ای موجود می‌باشد که ابراهیم منصفی در سال ۱۳۷۰ آقای فرشید فرहत را به عنوان وکیل آثار هنری خود معرفی می‌کند که لازم به ذکر است نمونه‌های دیگری از این گونه یادداشت‌ها هم وجود دارد.

۳- وکالت رسمی حسام‌الدین نقوی پس از فوت او و از سوی فرزندانش برای پیگیری آثار هنری او داده شده نه در مورد خانه‌ی چاه محمودی.

آن خانه نیز دارای سند رسمی بوده و بنجاقی نبود و جزیبی از سهم‌الارث مادر رامی بود که بدون داشتن وکالت‌نامه به نام خودش منتقل شد و سپس به فروش رسید و خانه‌ای دو طبقه در پشت اداره‌ی دخانیات به نام فرزندان رامی خریداری شد. لذا ادعای وی در این خصوص نیز مانند سایر فرمایشات وی باطل و نادرست می‌باشد زیرا خانم مریم بلالی‌پور (مادر ابراهیم منصفی) مستقیماً به آن بنگاه مراجعه کرده و درخواست کرده که ترتیب نقل و انتقال سند داده شود. پس فرمایشات جناب محب در این مورد هم صحیح نیست.

۴- داستانک مضحک تحویل گرفتن چهار دفتر مهر و موم شده از دادگاه توسط حسن بنی‌هاشمی، هادی شهورزی، حسن کرمی، حضرت مستطاب عبدالرحمن محب نیز، برخاسته از ذهنیتی وامانده و بیمارگونه است. اصولاً دادگاه چنین کارکرد و وظیفه‌ای ندارد که امانتی را از کسی قبول کند و پس از مهر و موم، آنرا به شخصی دیگر واگذار کند و اصولاً ابراهیم منصفی کی چنین دفاتری را تحویل دادگاه داده است که هیچ کدام از دوستان و خویشاوندان وی و حسن بنی‌هاشمی در جریان چنین کاری قرار ندارند؟

جهت اطلاع، حسن بنی‌هاشمی پس از مرگ رامی به اتفاق حسام نقوی به منزل حسن کرمی رفته‌اند و در آن ملاقات حسن بنی‌هاشمی از حسن کرمی خواسته است که اولاً داستان‌های جدید خود را به وی ارائه کند تا شاید بتواند فیلمی سینمایی از آنها بسازد و دوم اینکه اگر شعرهای رامی گردآوری شود، هزینه چاپ آنرا متقبل می‌شود و چنین نیز شد وی اولین کتاب رامی-رنج ترانه‌ها- را که به همت حسن کرمی گردآوری شده بود را منتشر کرد، اما او در ماه‌های بعد دچار بیماری لاعلاج شد و دیگر متأسفانه کاری از او ساخته نبود. و این ملاقات نشان می‌دهد موضوعی که در مورد چهار دفتر مهر و موم شده که به آن اشاره شده است به جز جعلیات هیچ نام دیگری بر آن نمی‌توان گذاشت زیرا اگر آن دفاتر نزد حسن بنی‌هاشمی بود چگونه او از حسن کرمی درخواست گردآوری آثار منصفی را کرده است؟ چرا محب در مورد موضوع به این مهمی مدرکی ارائه نمی‌کند و به صورت مستند و مستدل نمی‌تواند حرف خود را به کرسی بنشانند و به اشخاصی ارجاع می‌دهد که اینک در میان ما نیستند؟

ایشان در مقدمه‌ی کتاب ترانه‌های کوچک عبدی ص ۱۳ اظهار نموده است که: (در ورقه‌ی انحصار وراثت هنری مرحوم ابراهیم منصفی (رامی) که حسن بنی‌هاشمی را وارث قانونی خود معرفی نموده تنها به چهار دفتر به عنوان تنها آثار هنری به جامانده از ابراهیم منصفی اشاره و ثبت گردیده است در حالی که نگارنده خود ۳۰،۴۰ دفتر شعر و ترانه و قصه و فیلم نامه ..از آثار آن مرحوم مشاهده و مطالعه نموده ام)!!! ظاهراً ایشان استاد جعل سند و اشاعه‌ی اکاذیب می‌باشند زیرا در آرشیوی که شامل مجموعه‌ی دستنوشته‌ها و دفاتر رامی می‌باشد و به کوشش حسن کرمی و سایر دوستان او گرد آمده است و خوشبختانه هم اکنون نیز موجود می‌باشد چنین ارقام نجومی را نمی‌توان پیدا کرد.

از سوی دیگر ایشان که خود را دانش‌آموخته‌ی حقوق معرفی می‌کنند آیا نمی‌دانند با فرض محال وجود چنین وکالت‌نامه‌ای هرگونه وکالت نامه پس از فوت وکیل یا موکل باطل می‌شود؟ آیا نمی‌دانند که در برگه‌ی انحصار وراثت فقط موروثین متوفی و و ماترک او ذکر می‌شود؟ برگه‌ی انحصار وراثت ابراهیم منصفی که هم اکنون موجود است بطلان جعلیات وی را به اثبات می‌رساند.

به راستی دلیل این همه سرهم بافی و اشاره به کسانی که اینک در میان ما نیستند تا راستی‌آزمایی شده و نادرستی این افسانه‌سازی‌ها را برملا نمایند چیست؟ آیا این گنده‌گویی‌ها بهانه و محملی برای قرابت و نزدیکی خودش با رامی و حسن بنی‌هاشمی با ذکر عباراتی مانند خالو حسن و خالو ابرام است؟ معلوم نیست ایشان با چه جرأت و جسارتی چنین افسانه‌هایی را سرهم کرده و نشریه‌ی ماراک نیز با انتشار برآن صحنه گذاشته و به مردم ارائه نموده است. از طرف دیگر ایشان افاضه نموده‌اند که حسن بنی‌هاشمی سال پنجم پزشکی را ترک کرد و به سینما روی آورد در صورتی که او در سال ۱۳۴۷ در دانشگاه شیراز رشته‌ی مهندسی راه و ساختمان و در سال ۱۳۴۸ اقتصاد

کشاورزی خواند و در سال بعد وارد مدرسه‌ی عالی سینما و تلویزیون در تهران شد و اصلاً ایشان پزشکی نخوانده است.

۵- در مورد محل دفن ابراهیم منصفی که ایشان بدان اشاره نموده اند طبق گفته‌ی شاهدان عینی ابتدا وی را به قبرستان اهل تسنن کلاتو برده شد لیکن متأسفانه آقای محمدطیب نیکوکام، دایی ابراهیم منصفی که صبح آن روز به وی اطلاع داده شده بود و قرار بود با مسئولین این آرامگاه هماهنگی‌های لازم را بکند، و لوازم کفن و دفن را فراهم کند، این کارها را نکرده بود و خودش هم در مراسم شرکت نکرد و به دیگران نیز هیچگونه اطلاعی نداد. صاحبان عزا که وضعیت و امکانات آنجا را مشاهده کردند، از جمله نبود آب تمیز، آماده نبودن محل دفن با سرخوردگی و بلا تکلیفی مواجه شده بودند. هجوم جمعیت زیاد بود و عده‌ای از شهرستان بستک و روستای گوده آمده بودند و می‌خواستند پس از مراسم به محل خود مراجعت کنند. در همین حین آقای مهدی سایبانی-شهردار منطقه- که در مراسم حاضر بود پیشنهاد می‌کند که اگر مایلید من به آرامستان باغو اطلاع می‌دهم تا تشریفات خاکسپاری را آماده نمایند و بدون معطلی او را دفن کنیم؛ موضوع با برادرها و فرزندان و همسرش که همگی حاضر بودند در میان نهاده شد و پس از کسب اجازه از مادر رامی او را به قبرستان باغو انتقال دادند و آن‌گونه که آقای محب مغلظه کرده‌اند اصلاً موضوع قبرستان شیعه و سنی و نفرت‌پراکنی و تفرقه‌افکنی که او استاد این کارها است و در هذیان‌نامه‌اش گفته صحیح نیست؛ اینگونه طرز تفکر عقب‌مانده، مختص آدم‌های واپس‌گرایی مانند خود ایشان است و موضوع اختلافات مذهبی سنی و شیعه میان برادران و خواهران فرهیخته‌ی او با رامی دروغ فاحشی بیش نیست.

۶- معلوم نیست ایشان اصولاً چه کاره‌اند که خود را نخود هر آشی می‌کنند و در اموری که هیچ ربطی به وی ندارد مانند مسائل خصوصی و خانوادگی و اختلافات زناشویی و غیره- که در هر خانواده‌ای وجود دارد اظهار نظر می‌کند؛ موضوعاتی این چنینی بخشی از حیات خلوت خانواده‌ها بوده و به حریم خصوصی آنها مربوط می‌شود، مانند پیش کشیدن بحث خلاف واقع اختلاف رامی با خانواده‌اش؛ موضوع بیماری دختر رامی و افسردگی و گوشه‌گیری، اختلافات زناشویی و طلاق عاطفی حسن بنی هاشمی و همسرش و ... که موضوعات شخصی افراد بوده و اساساً ارتباطی به دیگران ندارد و همچنین برچسب شیعی و زشتی که وی از زبان منصفی نقل کرده و به مادر مهربان او تهمت زده است، با هیچ معیاری قابل توجیه نیست و به هیچ وجه نمی‌توان از کنار آن گذشت و در صورت عدم تکذیب این گفته‌ها و عذرخواهی از خانواده‌ی آن زنده‌یاد در همین نشریه، بازماندگان او تعقیب قضایی وی را به اتهام دروغ‌گویی و تهمت‌پراکنی حق مسلم خود می‌دانند.

۷- صحبت‌های لوس و بی‌مزه‌ی او در مورد خرید لباس برای خالو ابرام!!!، آیا به جز کسر شأن و تخریب شخصیت رامی، نام دیگری را می‌توان بر آن گذاشت؟ درست است که وی همواره در تنگنای مالی قرار داشت اما دوستان

سخاوتمند زیادی هم داشت از جمله پدر متشخص خود ایشان که او را یاری می‌کردند ولی برخلاف وی هیچ‌گاه این موضوع را بر زبان نیاورده‌اند، این بخش از گفته‌های او بسیار بچگانه بوده و ارزش پاسخگویی هم ندارد.

۸- در خصوص مباحث مربوط به خودکشی ابراهیم منصفی با طناب دار، تزریق آمپول هوا و ... جز یادآوری فیلم‌های مبتذل هندی و قهرمانان پوشالی آن چیز دیگری در ذهن متبادر نمی‌شود.

۹- عبدالرحمن محب در مورد کتاب "ترانه‌های رامی" تاکنون علاوه بر این مصاحبه، در مقدمه ی کتاب خود و فضای مجازی چندین بار جولان داده و در این باب اظهار فضل نموده‌اند؛ شکی نیست که هر اثر و کار پژوهشی و تحقیق میدانی قابل نقد می‌باشد و کمتر کتابی یافت می‌شود که خالی از ایراد و اشکال باشد ولی مشخص نیست پس از حدود چهارده سال از انتشار کتاب "ترانه های رامی" از آنجاییکه ایشان خود را پژوهشگر در فولکلور هرمزگان معرفی می‌کنند، چرا انتقاد خود را در خصوص این کتاب و نحوه ی بومی‌نگاری و ... به صورت علمی و مکتوب در جایی منتشر نمی‌کنند تا بدان پاسخ مقتضی داده شود.

او در این گفت‌وگو و در جاهای دیگر مدعی است که ۱۴ ترانه‌ی آن کتاب از جلال الهیاری (چهار ترانه شامل دختلوک و سه ترانه ی دیگر را اسم نبرده اند)، ابراهیم شه دوستی (بند بند مغون)، سید محمدسید ابراهیم گوده ای (یاد از زمونی)، علی رضایی شریف، سید شرف‌الدین حسینی، علی علوی و یک ترانه از حضرت مستطاب خودشان در این کتاب به نام ابراهیم منصفی چاپ شده است؛ این اظهار نظر ایشان فقط در مورد یک ترانه از علی رضایی - شریف منطقی و درست است و گروه تدوین در همان ابتدای چاپ کتاب حضوراً نزد وی رفته و از ایشان عذرخواهی کردند و گردآورندگان در ویراست دوم کتاب آنرا حذف کرده و در مقدمه‌ی کتاب نیز نسبتاً به این سهل‌انگاری از مخاطبین پوزش طلبیده‌اند.

نمی‌دانیم آقای محب این موضوعات را از کجا درآورده‌اند. و مشخص است که اصلاً کتاب ترانه های رامی را نخوانده‌اند چون اساساً این ترانه ها در این کتاب وجود ندارند ولی با این حال لازم است در حدود ۱۲ ترانه مورد ادعای این آقا که اذعان دارند گروه تدوین مرتکب سرقت ادبی شده اند، بدون کلی گویی، دقیقاً و به طور مشخص این ترانه ها را از کتاب ترانه های رامی با ذکر شماره‌ی صفحه و نام ترانه معرفی کنند تا صداقت و راستگویی‌اش بر همگان اثبات گردد. و در غیر این صورت کلیه‌ی ادعاها و صحبت های ایشان کذب و غیر واقعی می باشد.

اما در مورد ادعای این آقا در خصوص ترانه‌ی "خواهش" که در کتاب خودشان "ترانه‌های کوچک عبدی" با عنوان "نیاز" ص ۱۴۴ منتشر شده است، قبل از هر چیز لازم به ذکر است که نگارندگان این یادداشت هیچگونه اصراری مبنی بر مالکیت این ترانه یا ترانه های دیگر به ابراهیم منصفی ندارند چرا که کارنامه ی ابراهیم منصفی آنقدر پربر و درخشان است که نیازی به گنجاندن این ترانه در میان شاهکارهای تاریخی ایشان نیست ولی از آنجا که ایشان برای اثبات ادعای خود که سالها آن را در محافل گوناگون تکرار می‌کنند و متأسفانه تاکنون هیچگونه

مدرک قابل قبول و محکمه پسندی را ارائه نکرده اند و با توجه با اینکه این رویه می تواند باب سوءاستفاده های احتمالی از این قبیل را باز کند لازم است جهت تنویر اذهان خوانندگان نکاتی در این خصوص بیان شود؛

-در زمان شکستگی پای ابراهیم منصفی در اواخر دهه ی شصت خورشیدی وی به مدت حدود هشت ماه در روستای قلات شیراز و تحت پرستاری فرشید فرهت دوران نقاهت را سپری می کرد بر اساس صحبت های آقای فرهت و تایید دوستان نزدیک رامی، فرشید فرهت با حضور و نظارت خود، زنده یاد منصفی ۵۸ ترانه از رامی را تایپ و توسط خود ابراهیم منصفی اعراب گذاری می شود که نسخه ی اصلی این اثر با اعراب گذاری شخص منصفی نزد آقای رحمن رکنی موجود است(طبق گفته آقای فرشید فرهت) و این اثر بعدها، پس از مرگ رامی با اضافه نمودن چندین ترانه ی دیگر به آن و با عنوان "ترانه های رامی" در تیراژ معدودی منتشر گردید و نکته ی جالب این است که این ترانه("خواهش" یا به قول آقای محب "نیاز") در ردیف ۵۱ آن کتابچه جای گرفته و بدیهی است که اگر آن ترانه را از آن منصفی نبود حتماً طبق عادت و روال معمول و صداقت او که بلافاصله در حاشیه و یا زیرنویس شعر، نام شخص یا شاعر یا آهنگسازی که از او وام گرفته یا شهادی آورده یا به استقبال آن رفته است؛ مانند شاملو، حافظ، مولانا، خیام و ... را ذکر می کرد اما در این ترانه چنین اشاره هایی نشده است.

- سوال مهم و کلیدی دیگر این است که چگونه ممکن است که از تابستان سال شصت و نه که ایشان ادعای سرودن این ترانه را دارند(جالب است در کتاب ترانه های کوچک عبدی تاریخ سرایش این ترانه ۱۳۷۰ ذکر شده است!!!) تا سال هفتاد و شش که منصفی از دنیا می رود هیچکس از جمله خود رامی در این مورد با هیچ کس سخنی نگفته اند و ظاهراً شخص دیگری به جز آقای محب از این موضوع مطلع نیستند!!!

-چگونه ممکن است هفت سال ابراهیم منصفی این ترانه را در محافل گوناگون اجرا کرده ولی به هیچ کس نگفته است که این ترانه متعلق به آقای محب می باشد!!!

-چگونه ممکن است دوستان نزدیک رامی مانند حسن کرمی و دیگران از این موضوع مطلع نبوده باشند!!! حتی زنده یاد حسن کرمی بعد از مرگ رامی در یادداشتی تحت عنوان "مروری بر یک زندگی کوتاه پر بار" که در مقدمه ی کتاب ترانه های رامی چاپ شده است صراحتاً بخشی از این ترانه را استفاده کرده اند (ستاره و مهتاب سینه ریزتن...) ولی اسمی از آقای محب در کار نیست!!!

قضاوت بر عهده خوانندگان می باشد. البته اگر ایشان مستندات قابل قبول و مستدلی دال بر مالکیت این ترانه را دارند لطفاً ارائه نمایند که بسیار موجب مسرت و خوشحالی خواهد شد.

۱۰-گردآوری کتاب ترانه های رامی، کاری وقت گیر، میدانی و گروهی بود و برخلاف نظر ایشان همه کاره آقای ناصر منتظری نبوده است. ایشان به سهم خود از همکاران گردآوری این اثر بوده اند ولی جناب محب کسانی که

دست اندرکار تدوین و چاپ آن بوده‌اند را به صورت توهین‌آمیز "سمپل" نامیده یعنی هیچ‌کاره و بیکاره در صورتی که مشاورین این کتاب، استادان دانشگاه بوده و هر کدام در مورد-رسم‌الخط، آوانویسی، انتخاب عکس‌ها و جنبه‌های ادبی آن اظهار نظر کرده‌اند.

محب، هم در کتاب خود و هم در این مصاحبه از رسم الخط کتاب ایراد گرفته است. اولاً رسم الخط و آوانگاری این کتاب منطبق با رسم الخط پیشنهادی فرهنگستان زبان فارسی است که رسم الخطی معیار برای بومی نگاری است. ثانیاً در علم زبان‌شناسی رسم الخط علائمی قراردادی هستند و بیش از اینکه در زبان‌شناسی و گویش-شناسی کاربرد داشته باشد به علم نشانه‌شناسی مربوط می‌شود. ثالثاً گویش بندری-بستکی-مینابی که در این کتاب آمده است کلاً شاخه‌ای از درخت تناور زبان فارسی است و نمی‌توان از فارسی معیار و علائم قراردادی آن که مورد وفاق و اجماع جمعی است عدول نمود و به صورت سلیقه‌ای چیزی را وضع کرد که آن هم ایشان واضع آن باشد. بلکه می‌توان برخی از اشتباهات مصطلح و واژگان بومی را تا حدودی تغییر و اصلاح نمود.

۱۱- وی مدعی است که آثاری از ابراهیم منصفی در اختیار دارند که هیچ‌کس ندارد و ندیده است که البته در صحت این موضوع تردید جدی وجود دارد. اما سوال اینجاست:

-او به چه حقی این آثار را پیش خود نگه داشته و آن را به خانواده رامی تحویل نمی‌دهند تا آنها به عنوان وارثان زنده یاد منصفی در مورد این آثار تصمیم‌گیری کنند؟

-ایشان که مدعی رسم الخط مورد تایید خالو ابرام!!! هستند چرا این آثار منتشر نشده را با رسم الخط جدید که مدنظرشان است را منتشر نمی‌کنند تا علاقه‌مندان رامی از این شیوه‌ی جدید رسم الخط و آوانگاری نوین وی بهره‌مند گردند؟

-گروه تدوین آثار رامی با عشق و علاقه و بنا بر وظیفه و بدون هیچ‌منتی در حدود ۸ سال از وقت خود و خانواده، کار و زندگی و ... را صرف ساماندهی و جمع‌آوری آثار پراکنده‌ی زنده‌یاد ابراهیم منصفی نهاد و نتیجه آن دو کتاب ترانه‌های رامی و زخم هزار ترانه (شناخت نامه رامی)، یک لوح فشرده با صدای رامی، مجموعه آثار رامی (در نوبت چاپ) و آماده‌سازی چاپ دوم ترانه‌های رامی شده است که مورد تقدیر خانواده محترم منصفی قرار گرفته است. ولی بد نیست آقای عبدالرحمن محب به جای حرف زدن، تخریب و فرافکنی و وارونه‌جلوه دادن واقعیت‌ها توضیح دهند خود این شخص تاکنون چه کار مفید و چه گام مثبتی برای آثار خالو ابرامشان برداشته‌اند!!!

۱۲- بردن ۸۰ کاست از صدای ابرام از منزل او و برنگرداندن آن به وی کذب محض و حکایت مضحک دیگری است و گروه تدوین هیچ‌کاستی یا اثر دیگری از ایشان تحویل نگرفته است و صحبت‌های ایشان بسیار نادرست و متوهمانه می‌باشد. جهت اطلاع فقط عکس‌های مشترک آقای وحیدالدین محب، -پدر عبدالرحمن محب- با رامی

را نیز در حضور آقای وحید الدین محب و در منزل ایشان اسکن شد و چند عکس که به دلیل کهنگی نمی‌شد از آلبوم بیرون آورد را از منزل ایشان بیرون برده، اسکن شده و عیناً برگردانده شده است.

۱۳- در خصوص صحبت های وی در مورد ملک و املاک پدری خانواده منصفی در شهرستان میناب لازم به توضیح است که اساساً این خانواده هیچگونه ملک و یا املاکی در میناب نداشته و ندارند و صحبت های ایشان حیرت آور و کاملاً کذب می باشد. و در خصوص صحبت های این فرد در مورد اختلافات میان خواهر و برادرهای خانواده منصفی نیز بسیار موهن و کاملاً از واقعیت به دور و کذب محض می باشد و حق شکایت از ایشان برای خانواده منصفی محفوظ است.

۱۴- روایت عبدالرحمن محب از مرگ رامی هم کاملاً بی اساس می باشد. چون در روز مرگ رامی ابتدا آقای مجید منصفی طبق قرار قبلی (جهت رفتن به بستک) به منزل رامی مراجعه و می بیند که رامی در خواب است و بعد مادر رامی به منزل مراجعه و از مجید منصفی می خواهد رامی را از خواب بیدار نموده که در همان لحظه متوجه وخامت حال وی شده و او را به بیمارستان منتقل می کنند اما دکتر می گوید سکتته‌ی وسیع مغزی است و کاری از دست آنها ساخته نیست و در غروب همان روز تمام می کند.

همه‌ی موارد فوق نشان دهنده‌ی این است که ایشان هیچ اطلاع درستی در مورد زنده‌یاد ابراهیم منصفی، حسن بنی‌هاشمی و ... نداشته و علیرغم ادعای نزدیکی با آنها شاهد اظهاراتی سراپا پوچ و ناباورانه می‌باشیم. امیدواریم با توجه به مباحث بی‌اساس فراوانی که در این مصاحبه مطرح شده نشریه‌ی ماراک به تکذیب موارد و محتویات آن مصاحبه پردازد؛ در غیر این صورت با اقدام قانونی از سوی خانواده های مورد توهین قرار گرفته روبه‌رو خواهد شد.

خانواده و فرزندان ابراهیم منصفی (انیس منصفی، مونس منصفی، لیلا منصفی، مجید منصفی، جلال منصفی، فاطمه منصفی، سکینه منصفی، زبیده منصفی، فریده منصفی) - گروه تدوین کتاب ترانه های رامی (حسام‌الدین نقوی، منصور نعیمی، سیدعلی حسینی، ناصر منتظری، احمد کرمی)